



بتو فکر می کنم

همین الان !!!

good evening ، ترانه زندگی من!

کابوس دوران طلایی ،

و عشق سالخورده تنهایی ام...

بتو قول داده بودم ، سراغت رانگیرم

اما انگار خوابهایم تعبیر شده است

و تو در من حیات داری!

تو در من می جوشی ومن به تو فکر

می کنم...

تورا دوست دارم شدید !!!

oh ! my love able

بعد از رفتنت خواستم با عشق بسازم

but...I bur ned

آخرباغرورم چه می کردم ؟!

🌸🌸🌸

آه ! بی وفا!

انگار با تو بودم :

تقدیرم را خط خوا هم زد

به دور دستهای افق رویاهایم خواهم

پیوست

I don t Like earth Love s

عشق هایی پوشالی اند !

عشق هایی که هویت را به مسلخ می

کشند

من بی هویتی را نمی خواهم!

no answer ...

سوسوی شمع کلامم روبه خاموشی

است

من رو به تمام!

آوار ثانیه هایم را احساس میکنم...

🌸🌸🌸

اما توهستی !!!

درست در لحظه پایان من!

I know you !

انگار قرنهایست که مرا می دانی

طعم نگاه هایت چه شیرین تر شده !

این را از پشت قرنهای فاصله می بینم

راستی! تورا خوب می شناسم

همین دو قرن پیش بتو فکر می کردم

چه زود تعبیر شدی

my loyall !!!

🌸 زهرا بیگلری (غریبه)

بر اساس یک داستان واقعی

صمد آقا

👉 حامد آذین

نزدیک ظهر بود . می خواستم سریع خودم رو به خونه برسونم ، کیضم رو بردارم و برم مدرسه ، فکر می کنم دوم یا سوم ابتدایی بودم .
از خیابان اصلی پیچیدم تو کوچه ، کوچه پر از آدم بود . جمعیت موج می زد . خیلی غیر طبیعی بود. این همه جمعیت چرا اینجا جمع شده بودند ؟

به زحمت از لای دست و پای جمعیت خودم رو جلو کشوندم و به مرکز شلوغی رسیدم . نزدیک مغازه صمد آقا بود . صمد آقا صاحب مغازه خواربار فروشی سر کوچه ما بود . از وقتی یادم میاد همانجا مغازه داشت . از بچگی عادت داشتم هر صبح به سکه ۵ ریالی از مادرم می گرفتم دستم رو تو دست خواهرم می گذاشتم و می رفتم طرف مغازه صمد آقا . با یه حالت نوک زبان خاص می گفتم : صدم آقا دو تا دونه آب نبات قرمز بده .

صمد آقا هم با اون قیافه جالبیش و با مهربانی خاصی پول رو می گرفت و چند تا آب نبات قرمز رنگ کف دستم می گذاشت . هیچ وقت قیافش یادم نمی ره.ریش پرو مرتبی داشت که البته به مقدارریش سفید شده بود . به نظرم می آمد هر روز چند مرتبه شونش می کنه . پیرهنش اکثرا منتی گل بود که الان دیگه اصلا پیدا نمی شه

یه شلوار پارچه ای دست دوز و یه کفش چرمی مشکی که چند بار تعمیر شده بود هم می پوشید .

لاغر اندام بود و قد متوسطی داشت . هر روز چند دقیقه قبل از اذان ظهر و اذان مغرب کرکره قدیمی مغازه اش رو پایین می کشید و به

حمیده اسدی: " زنگ ها برای که به صدا درمی آیند " (۱۹۴۰)،

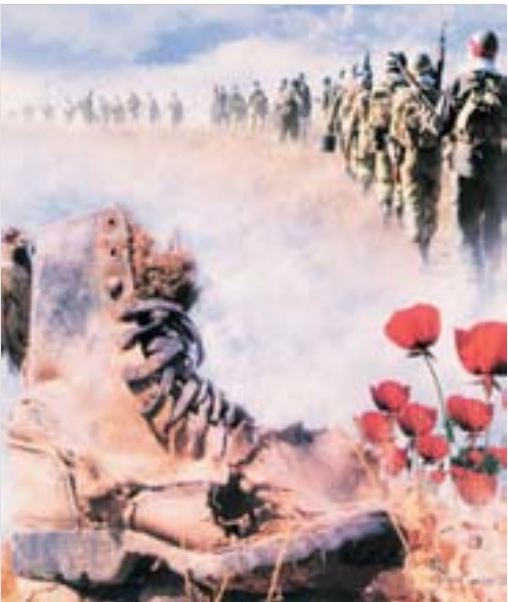
اثر ارنست همینگویHemingvay نویسنده آمریکایی، از بهترین رمان هایی است که در مورد جنگ داخلی اسپانیا نوشته شده است.

عنوان این رمان از یک شعر " جان دون " شعر آمریکایی گرفته شده است. قهرمان داستان استاد آرماتنگرای آمریکایی است به نام " رابرت جردن " که به طرفداری از جمهوری خواهان با هواخواهان ژنرال فرانکو می جنگد.

در کنار این استاد مبارز شخصیت زنی پارتیزان به نام " پیلار " نیز توصیف می شود که چکیده ای از بهترین صفات مردم شجاع و از خود گذشته است.

علاوه بر آن شخصیت ماریا زنی زیبا که فاشیست ها به همراه لباس ها پرده آبرویش را نیز می برند.رابرت جردن را به خود جذب می کند و او را عاشق خود می سازد.

با اینکه زندگی صلح آمیز و آرامش روحی ، قهرمان داستان را به



طرف مسجد حاج باقر راه می افتاد .مسجد حاج باقر یکی از مسجدهای قدیمی و قشنگ محله سر درگ بود .محله سر درگ هم با حرم حضرت شاه چراغ (ع) پنج دقیقه فاصله داشت . وسط مسجد حاج باقر یه حوض بزرگ چهار گوش بود و چند تا ماهی قرمز قشنگ وسط حوض درختهای نارنج و شاخه های گل محمدی و یاس دور تا دور حوض رو پوشانده بودند . چند تا شیبستون بزرگ و قشنگ هم داشت با اجرای سفالی ،ستون های سنگی و پنج دری هایی که شیشه های رنگی داشتند .مسجد حاج باقر ماه رمضون ها خیلی قشنگ می شد .

تقریبا همه بچه های محل از کوچیک و بزرگ چند دقیقه قبل از اذان مغرب می رفتند مسجد .در ظاهر برای نماز خواندن اما در اصل برای خوردن زولبیا و بامیه و شیرینیهای مخصوص ماه رمضان . صمد آقا را چندبار موقع اذان گفتن تو مسجد دیده بودم . دستشو روگوشش می داشت ،گوشه مسجد می ایستاد و با صدای بلند اذان می گفت : تو محله ما همه صمد آقا را می شناختن آخه کاسب

رمانهای مشهور جهان

خود جذب می کند اما او دیگر با اراده خود سرنوشتش را تعیین کرده و آن جان دادن در راه آزمان خود است.

رابرت جردن " به هدف انقلاب ایمان دارد و به این دلیل می جنگد که دنیا جای مناسبی برای زیستن باشد اما آیا آنچه او جستجو می کند با پیروزی در این جنگ به دست خواهد آمد ؟ در این کتاب پیوسته نوسانی میان ابدیت و حال و گذشته برقرار است اما آنچه که همه فضای داستان را پر کرده است ، مرگ است . همه جا سایه آن پل گسترده و نگارنی از آن است که او را به اندیشه زندگی شیرین می اندازد. تنها در آن هنگام که چهره مرگ آشکار

■ مسجد حاج باقر یکی از مسجدهای قدیمی و قشنگ محله سر درگ بود .محله سر درگ هم با حرم حضرت شاه چراغ (ع) پنج دقیقه فاصله داشت . وسط مسجد حاج باقر یه حوض بزرگ چهار گوش بود و چند تا ماهی قرمز قشنگ وسط حوض درختهای نارنج و شاخه های گل محمدی و یاس دور تا دور حوض رو پوشانده بودند .

مردم داری بود . مردم می گفتند : دو تا پسر اش چیه رفتن .یکی از پسر اش هم یادمه ایام دهه فجر تو مسجد فیلمای " بروس لی " رو که اون زمان خیلی طرفدار داشت تو شیبستون مسجد نشون می داد و کلنی بچه شیا تو مسجد جمع می شدن از لابلای جمعیت خودم رو به زور جلو کشیدم . هرچه جلوتر می رفتم فشار جمعیت بیشتر می شد . نزدیک مغازه صمد آقا که رسیدیم یه برانکارد که جسدی روش بود رو بیرون آوردن باهمون سن کم و قد کوتاه از ته کفش هایی که روی برانکارد بود و چند تا میخ کفاشی تهنش خورده بود جسد رو شناختم. صمد آقا بود در خون تا ته کفشش کشیده شده بود . یه پارچه سفید رو جسد انداخته بودن . گوشه پارچه که آویزان بود از خون قرمز شده بود . برانکارد رو دستای جمعیت با شعار لا اله الا الله مرگ بر منافق و ... جلومی رفت .این قدر جلو رفت که دیگه ندیدمش. تو عالم بچگی خیلی بغض کردم .یاد آب نبات های قرمز صمد آقا افتادم . یادم افتاد وقتی می خواستم پول رو به صمد آقا بدم به شوخی دستم رو با سکه فشار می داد تا دردم بیاد و بعد هم می خندید. از مغازه تا خونه ما ۲۰۰ متر بیشتر فاصله نبود.همه مسیر رو دویدم. مادرم تو حیاط کنار حوض داشت لباس می شست . ماجرا رو تعریف کردم .گریه کرد و گفت خدا لعنتشون کنه . از خودم پرسیدم منظورش کیه ؟ چند ساعت بعد بابام اومد خونه جریان رو شنیده بود .

با ناراحتی تعریف می کرد که حدود ساعت ۱۱ صبح دو نفر سوار موتور هوندای تریل جلوی مغازه صمد آقا می ایسته . یه نفر پیاده می شه و از صمد آقا می خواد تا جنسی براش بیاره . وقتی که صمد آقا دستشو رو به طرف قفسه اجناس دراز می کنه اسلحش رو درمیاره و چند تا گلوله به سرو وسینه شلیک می کنه. خواهر صمد آقا که برای احوال پرسى برادرش اومده بود و تو مغازه نشسته بوده شروع به داد و فریاد می کنه. قاتل سریع ترک موتوری پرده و هر دو نفر از محل فرار می کنن .

تلاش مغازه دارهای اطراف هم نتیجه نمی ده . چند مدت بعد بود که تصویر چند نفر رو شب تو تلویزیون نشون دادنند . تو گردن هر کدومشون یک پلاک بود که روش اسمشون رو نوشته بودن .جلوی میزشون هم تا اونجایی که یادم موندنوشته شده بود اعضای سازمان منافقین. همشون یکی یکی تورهایی رو که انجام داده بودن توضیح می دادن یکیشون درمورد نحوه ترور صمد آقا توضیح می داد. خوب یادمه که می گفت صمد آقا این قدر پیرو بود که درست نمی توانست راه بره اما دروغ می گفت . صمد آقا درسته که پیر شده بود اما سالم سالم بود . مغازه صمد آقا دیگه تعطیل شد . چند نفر هم بعدا اومدن تا بهش رونق بدن اما نتونستن . نفراتی که بعدا اومدن شکل مغازه رو تغییر ندادن ولی با این حال یه تغییر خیلی به چشم میومد ؛ تابلیوی مغازه شده بود " خوار و بار فروشی شهید صمد شراثین "

می شود . ارزش های عادی زندگی در ذهنش تجلی می کنند و او دلیلی را که برای زندگی کردن می خواهد در عشق ماریا و چیزهای ساده زندگی می بیند . از طرفی تقدیر گریزن نا پذیر است .

طرح رمان این است که یک داوطلب آمریکایی به نام رابرت جردن که استاد زبان اسپانیایی و عاشق سرزمین اسپانیا است در راس گروه کوچکی از چرک ها ی روستایی می خواهد پلی را که برای دشمن اهمیت حیاتی دارد پیش از سر رسیدن دشمن منفجر کند و می کند . داستان شبست و هشت ساعت طول می کشد و همان جایی که آغاز شده است به پایان می رسد .

رابرت جردن " سه شبانه روز در غاری با چرک ها در انتظار سرنوشت خویش به سر می برد و به عشق زنی به نام ماریا گرفتار می شود. جردن معتقد است که محله با شکست روبرو خواهد شد و ولی فرماندهان دستور حمله را تا دیر نشده متوقف نخواهند کرد . او با موفقیت پل را منهدم می سازد و در این لحظه او به فلسفه این فداکاری پی می برد و کتاب پایانی تلخ پیدا می کند .

کتاب های شخصی شما را خریداریم!

((پدر چند تا از این کتابها را برای خودت نگه دار))
این را دختر نویسنده گفته بود . کتاب ها به صورت قله ای توهال خانه روی هم تلنبار بودند. زنش گفت : بدون خواندن چگونه سر می کنی ؟ کتاب های جدید که روی بقیه ریخته می شد موحی هراسناک آنها را دوباره از بالا تا پایین به حرکت در آورد وتوده ای نامنظم ایجاد می کرد خریدار کی می آید ؟ دختر با اضطراب می گفت. ادامه داد: ((خدایا پدر دلخوشی اش همین کتابها بود حالا بدون آنها چگونه سر می کنن)).

آیفون به صدا در آمد . زنش گفت حتما خریدار آمده کتابها رابیره . نویسنده با دستان لرزان گوشی آیفون را برداشت ؛ کیه ؟ آن طرف در حیاط ؛ عباسی مخلص شما . در گذشته وعباسی وارد شد.

عباسی گفت: جناب نفرمودی کتاب ها را چگونه حساب می کنی ؟ نویسنده گفت: نه اینکه من از این ها خسته شده باشم ، نه من نیاز به پول دارم . باز هم اگر شرایط جورشود آنها را دوباره می خرم عباسی گفت: شمارش می کنیم و به طور میانگین یک قیمت مناسب روی آن می گذاریم کتاب ها که شمارش می شد ، چشمان حیرت زده نویسنده از بالا به پایین واز پایین به بالا درنوسان بود وبا حرکت دستان خریدار این عمل بازدید تکرار می شد . زنش گفت : آقای خریدار شوهرم با اینها دلش خوش است سعی کن مشکل مالی او را حل کنی.

خریدار گفت : نویسنده را می شناسم ، من هم کاسبم ، اما کاسب فرهنگی هستم ، کتاب می خرم و می فروشم حالا کتابها روی هم با نظم ویژه ای قرار گرفته بودند. خریدارگفت: پیش تر طی کردیم پول نقد ندارم چک می نویسم . از کیفش دسته چکی بیرون آورد ونوشت وداد دست نویسنده وبعد گفت: ۲۰ روز دیگر چک نقد می شود.

نویسنده گفت: اما تا ۲۰ روز دیگر چه کنم ، من حالا پول می خواهم . وانت بیرون کنار در حیاط پارک شده بود ونویسی عقب وانت پهن بود . سرانجام نویسنده مجبور شد با خریدار کنار بیاید . راننده وانت وخریدار دسته دسته کتاب ها را از خانه تا وانت دم در حمل کردند.نویسنده با خود گفت : هر کتاب خارطه من است . اما عیب نداره پیدا می شوند . او همیشه از این آگهی ناراحت وغمگین بود: (کتاب های شخصی شما را خریداریم) وقتی نویسنده به اتاق برگشت قفسه ها را خالی دید وجز چند کتاب مرجع ولغت چیز دیگری در قفسه ها نبود . دخترش گفت: پدر چک را گم نکنی ده ها برگ کاغذ شد یک برگ کاغذ.

موسسه تخصصی هنرهای
پیشرفته ایران

شاخه و مجری برنامه های فرهنگی هنری
نمایشگاه ها، جشنواره ها، جنگ شادی و ...
آموزش موسیقی

بندرعباس، خواجه نصیر، خیابان فلسطین بفرغ استانداری
کوچه چمران ۳۱ تلفن: ۳۳۴۳۵۷۶
همراه: ۰۹۱۳۳۶۵۱۷۷

۰۹۳۶۵۸۸۹۹۰

فروش اقساطی
طلا و جواهر

اقساط بلندمدت یکساله
و ...
بندرعباس: گلشهر، چهارراه رسالت، جنب
اداره کار فروشگاه ۱۵ خرداد
تلفن: ۰۹۱۳۶۶۹۴۵-۶۶۶۹۴۵

نمایشگاه های از غدیر تا عاشورا

عرضه: انواع وسایل عزاداری و تعزیه خوانی

پلاکارد - پرچم - نوار کاست - Cd-vcd-mp۳ عزاداری
ومداحی و تعزیه خوانی - طبل - سنج - شبپور- وسایل تعزیه
خوانی شمشیر- علم - لباس - خنجر - کلاه خود وغیره

نسخه های تعزیه خوانی

انواع نوار و cd عزاداری و تعزیه خوانی استان هرمزگان

ویژه هیئت ها ؛ حسینیه ها و دستجات عزاداری

آدرس: بندرعباس - پارک شهیددبایغان جنب مسجد
پیامبر اعظم(ص)

تلفن تماس: ۰۹۱۷۷۶۰۴۰۳۲-۰۱۳۰-۲۲۴۰۳۳۵۳

مجموعه فرهنگی مذهبی خامس آل عبا

فرم اشتراک

دربا

علاقمندان می توانند با ارائه این فرم به دفتر روزنامه از **اشتراک رایگان بهره مند شوند**

در صورت گرفتن **اشتراک یکساله**، شش ماه رایگان و **اشتراک شش ماهه**، سه ماه رایگان می باشد

آدرس: بندرعباس - میدان ابوذر - جنب داروخانه هلال احمر - پاساژ کامپیوتری هرمز - طبقه چهارم - روزنامه دریا

تلفن: ۲۲۴۶۲۸۴-۲۲۴۳۷۲۴-۲۲۴۳۷۲۴-فکس: ۲۲۴۶۶۰۰

نام و نام خانوادگی:

آدرس:

اصندوق پستی / کد پستی:

خواهان اشتراک یکساله ☐ شش ماهه ☐ سه ماهه ☐ به مبلغ

تلفن:

ریال می باشم ☐ اعضا.

دربا روزنامه مردم هرمزگان

پایگاه اطلاع رسانیdaryanews.ir شما را بادیابی از اطلاعات وداده ها آشنا می سازد

www.daryanews.ir